

## زن پارسا - صفحه ۸۷

## #تاریخ ادبیات:

رابعه‌ی عدویّه: صفحه‌ی ۱۵۸ / تذکره‌ی الاولیاء: صفحه‌ی ۱۶۴ / عطار: صفحه‌ی ۱۵۹ کتاب درسی

## #معنای لغات:

عارف: خدشناس / پرهیزگار: پارسا / مشهور: معروف، بنام / نقل است: گفته‌اند / رابعه: دختر چهارم (در این جا اسم زن است) / در وجود آمد: به دنیا آمد / چندان: آن اندازه / جامه: لباس / از آن: به این علت / عیال: همسر، خانواده / فلان: اشاره به یک شخص یا یک چیز نامعلوم و مبهم / عهده: پیمان / مخلوق: بندگان خدا، آفریده / برخاست: بلند شد / دل‌تنگ: ناراحت / بخت: خوابید / علیه الصلوة و السلام: درود و سلام خدا بر او باد / سیده: خانم بزرگ و بامقام / امت: پیروان یک دین و پیغمبر / شفاعت: سفارش / چون: هنگامی که / قحطی: خشک‌سالی / عظیم: بزرگ / متفرق: پراکنده / درم: سکه‌ی نقره، درهم، پول / خواجه: سرور، صاحب / مشقت: سختی، دشواری / غریب: ناآشنا، بیگانه / آلا: مگر، به جز / رضا: خشنودی / جاه: مقام، شکوه / مقربان: نزدیک شدگان، کسانی که منزلت پیدا کرده باشند / نازند: افتخار کنند / دایم: همیشه / همه شب: تمام شب / تا روز بر پا بود: تا صبح مشغول عبادت بود / از خواب درآمد: بیدار شد / هوای دل: میل، آرزو / موافقت: همراهی، سازگاری / استی: می‌بود، باشد / شبی دزدی درآمد: داخل شد، وارد شد / هم‌چنین: به همین شکل و ترتیب / صومعه: عبادتگاه، دیر، محلّ عبادت / رنجه: ناراحت، آزرده / ابلیس: شیطان / زهره: جرئت، شهامت / طرار: دزد، راهزن

## #معنای متن:

گفته‌اند شبی که رابعه به دنیا آمد، در خانه‌ی پدر او، حتی به مقداری که رابعه را در آن قرار دهند، لباس نبود (خانواده‌اش بسیار فقیر بود) و چراغی هم در خانه وجود نداشت. پدر او سه دختر داشت و رابعه، چهارمین دختر بود. به این علت، به او رابعه می‌گویند؛ همسرش به او گفت: «به خانه‌ی فلان همسایه برو، و روغن به اندازه‌ی یک چراغ بگیر.» پدر رابعه، با خود عهد کرده بود که از انسان‌ها، چیزی نخواهد. بلند شد و به خانه‌ی آن همسایه رفت و برگشت و گفت: «خوابیده‌اند». بنابراین ناراحت شد و خوابید و پیغمبر (که درود و رحمت خدا بر او باد) را در خواب دید. گفت: ناراحت نباش، زیرا این دختر (رابعه)، بانوی بزرگی است که هفتاد هزار نفر از امت من با میانجی‌گری و خواهش او، مورد عفو الهی قرار خواهند گرفت. (گاهان هفتاد هزار نفر از امت من به درخواست و سفارش رابعه از بین می‌رود).

وقتی رابعه بزرگ شد، پدر و مادرش فوت کردند و در شهر بصره خشکسالی شدیدی به وجود آمد و خواهران او پراکنده شدند و رابعه به دست انسان ستمگری گرفتار شد. رابعه را با گرفتن چند سکه‌ی نقره، فروخت. صاحب رابعه، او را وادار می‌کرد که کارهای سخت و دشواری انجام دهد. روزی رابعه، به زمین خورد و دستش شکست. صورتش را بر روی خاک قرار داد و با خدا راز و نیاز می‌کرد و می‌گفت: پروردگارا! من تنها و بدون مادر و پدر هستم و در دست صاحبم گرفتار و ناراحت و آزرده هستم. اما به خاطر این همه رنج و سختی، ناراحت و غمگین نیستم، مگر خشنودی و رضایت تو. لازم است تا این که بدانم از من راضی و خشنود هستی یا نه؟ صدایی شنید که [ای رابعه] ناراحت نباش، در آینده آن چنان مقام و عظمتی به دست می‌آوری که نزدیکان خدا و فرشتگان به تو افتخار بکنند.

رابعه به خانه رفت و همیشه روزه می‌گرفت و تمام شب را نماز می‌خواند و تا صبح، عبادت می‌کرد. یک شب، سرورش (صاحب او) از خواب بیدار شد و صدایی شنید. نگاه کرد، رابعه را در حال عبادت دید. می‌گفت: «پروردگارا: تو آگاهی که من علاقه‌ی قلبی‌ام این است که از تو اطاعت و فرمانبرداری کنم و خدمت کردن تو برای من مثل نور چشم عزیز است. اگر اختیار کارها در دست من بود، لحظه‌ای از فرمان‌برداری از تو، غفلت و خودداری نمی‌کردم و آسوده خاطر نبودم؛ اما تو مرا در خدمت بنده‌ی خودت، قرار داده‌ای. به این علت، دیر به عبادت تو می‌آیم.

یک شب، دزدی وارد خانه شد و چادر رابعه را دزدید. می‌خواست چادر را با خود ببرد اما راه خروج را پیدا نکرد. چادر را سرجایش گذاشت. بعد از آن، راه خروج را پیدا کرد. دوباره (بار دیگر) چادر را برداشت و باز راه خروج را پیدا نکرد. به همین شکل (به همین ترتیب)، این کار را هفت بار تکرار کرد.

از گوشه‌ی عبادتگاه صدایی رسید که ای مرد! خود را خسته نکن و زحمت نده؛ زیرا او چند سال است که عاشق و شیفته‌ی ماست. شیطان هم جرئت ندارد که نزدیک او شود و او را فریب بدهد. دزد که هرگز نمی‌تواند به او نزدیک شود و آسیب برساند. ای دزد! تو خودت را آزار نده؛ زیرا اگر دوست و بنده‌ی ما (رابعه) خواب است، خداوند بیدار است و از او محافظت می‌کند.

### #آرایه\_ها:

در خانه‌ی پدرش چندان جامه نبود که او را در آن بپیچند ← کنایه از فقر بسیار / به فلان همسایه رو ← همسایه ← مجاز از خانه‌ی همسایه / دل تنگ بخت ← کنایه از ناراحت و اندوهگین / روی بر خاک نهاد ← کنایه از راز و نیاز کردن / برپای بود ← کنایه از مشغول بودن و دست نکشیدن / دل سپردن ← کنایه از علاقه‌مند شدن، عاشق شدن / زهره ← مجازاً جرئت (در اصل کیسه صفراس است که به کبد متصل است و مایعی زرد و تلخ در آن است) / دزد را کی زهره‌ی آن بود ← استفهام انکاری / دوست دیگر بیدار است ← دوست ← استعاره از خداوند / خفته و بیدار ← تضاد

### #نکات\_دستوری:

از آن، رابعه گویند ← گویند: می‌گویند ← مضارع اخباری / با او گفت ← به او گفت / فردا جاهیت خواهد بود ← جاهیت ← مقامی برای تو ← ت: متمم / همچنین تا هفت نوبت (اتفاق افتاد) ← فعل حذف شده / خود را رنجه مدار ← به خود زحمت نده؛ را ← حرف اضافه

### #خود\_ارزیابی:

- ۱- به دو دلیل: اول فقر و نداری؛ دوم اینکه نمی‌خواست دست نداری به هیچ مخلوقی دراز کند، اما مجبور شد. (البته این اتفاق نیفتاد)
- ۲- بندگی واقعی / ایمان حقیقی
- ۳- از زندگی تنها به دنبال رضایت خدا بود. هیچ چیز مانع عبادت خالصانه‌ی او نمیشد.

نوع نثر: ساده و روان